



محمد ابراهیمیان / منتقد

او مروری داشته بر شخصیت‌های فیلم شطرنج باد



● پشت صحنه «شطرنج باد» محمد رضا اصلانی و هوشنگ بهارلو

ریشه در تیز آب

◀ «مشغول داشت شما را نبرد کردن با یکدیگر به انبوهی. تا آنکه که بمردید، تا آنکه که مردگان در گور بشمردید. کلا کلا، شاید نشاید، پس از جستن راه رستگی مشغول بودن، نشاید نه نه نه؛ آری آگاه شوید. پس باز نشاید؛ آری آگاه شوید. اگر شما می‌دانید دانستنی، بی‌گمان مشغول ندارد شما را نبرد کردن با یکدیگر به انبوهی. برآستی که شما آتش دوزخ خواهید دید. باز آن را می‌خواهید دید دیدنی، به چشم، بر بی‌گمانی. پس آنگاه برآستی که شما را بخواهند پرسید از ناز این جهان.»

شطرنج باد با ترجمه خواجه ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از سوره التکاث، در تفسیر کشف الاسرار و عدةالابرار آغاز می‌شود. آغازی که هشدار می‌دهد و هولناک است از سرانجام حرص و بیش‌خواهی آدمیان. در تفسیر سوره آبادی در باب این آیات چنین آمده است: «که حریصان دنیا را هر روز حرص بر دنیا زیادت بود تا آن وقت که حریص را در گور نهند، آن حرص وی کرم گردد، روی در وی نهند، او را می‌خورند تا هیچ چیز نماند؛ آنگاه حرص در آن کرمان بچنبد، یکدیگر را می‌خورند تا با یکی افتد، حرص در وی بخیزد، سر فروآرد دنبال خویش را فرا خوردن گیرد، همی خورد تا با سر رسد، قطره‌ای آب زرد شود بچکد به خاک لحد فروآغازد، آنگاه از آدمی به کناره رسد. این است که گفت خَتی زُرْتُمُ الْمُقَابِر.» این آیات و این تفسیر، شاه کلید ورود به دنیای تاریک و گورمانند شطرنج باد است. گوری لبالب از کرمان حریص تا آنکه که از آخرین کرم هیچ نماند و خالی گور، آغازی باشد بر داستانی دیگر.

نخستین سکناس فیلم، همان طور که محمدرضا اصلانی در گفت‌وگوهای مختلف بیان کرده است، با تأثیر از تابلوی «استنساخ» اثر محمود خان ملک‌الشعرا (صبا) آغاز می‌شود و حاج عمو را پس از مرگ خانم بزرگ در حال تنظیم سند برای تصاحب املاک به جای مانده نشان می‌دهد. اصلانی با تأثیرپذیری از جوجه اکسپرسیونیستی این نقاشی و سایه‌های شوم و توطئه‌آمیز موجود در تابلو، همین الگو را در کل فضای فیلم می‌گستراند. همچنان که طبق گفته خودش، در تصویربرداری فیلم از تأثیر نقاشی‌های ژرژ د لاتور فرانسوی نیز بی‌بهره نمانده است: «در فیلم شطرنج باد تمهید رنگ‌ها بر اساس تابلوهای ژرژ د لاتور که قرمز است، مورد استفاده قرار گرفته. بر خلاف رامبراند و کارواج که نور چهل و پنج درجه خارج از صحنه است؛ او نور مرکزی صحنه را انتخاب می‌کند. حتی یک جاهایی اور اکسپوز است و در جاهایی آن‌در اکسپوز. در این حد کنتر است دارد. چهره یک جاهایی سوخته است.» سایه حاج عمو از همان اولین نما چنان بر تمام فیلم سایه افکنده است که حتی در غیاب پررمز و رازش، وحشت و هول و ولای حضور دوباره او نه تنها روح و روان اقدس الملوک را به بازی



ضرب نور شمع و چلچراغ‌های قاجاری روشن مانده‌اند. فیلم وقتی شروع می‌شود که چند روزی از چهلیم خانم بزرگ گذشته است. حاج عمو در فکر تصاحب املاک و سندسازی و کوتاه کردن دست اقدس الملوک از ارث مادری به سر می‌برد. شعبان و رمضان، دو برادرزاده حاج عمو هر کدام به نوعی همین نقشه را در سر دارند و کنیزک، همراه و همدم اقدس الملوک که زخمی کهنه را از مرگ پدرش به دست اتابک بر جسم و جان دارد با شیطان صفتی بتدریج در نقش یک بانوی مرگبار ظاهر می‌شود و با حضور همیشگی اش، خود را به هر کدام از اعضای خانه نزدیک می‌کند تا چون طعمه‌ای جذاب حتی برای اقدس الملوک افلیج؛ بازی‌گردان این شطرنج نفرین شده باشد. در این میان، اصلانی چهاربار ما را به آینده‌ای می‌برد که زنان رختشور در حیاط خانه ضمن شستن و آبکشی لباس‌ها، با پیچ‌پچه و همه‌همه در حال بازگویی داستان افول خاندان خانم بزرگ و اتابک هستند. ما چهاربار و در مقاطع مختلف به سراغ زنان رختشور می‌رویم، در حالی که همچنان کنیزک میدان‌دار جمع به‌نظر می‌رسد. در این میان نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که در هر مراجعه به این آینده خالی از سکنه، وضعیت خانه، حیاط و درختان فرسوده‌تر از مراجعه قبلی به‌نظر می‌رسد تا جایی که در چهارمین و آخرین سکناس حضور زنان رختشور، که چون موتیفی هشداردهنده از زبان طبقه فرودستی که مالک ملک اربابی شده بدنامی یک تاریخ را گواهی می‌دهد؛ جز خرابی و سرما و وزیدن باد و غیاب آفتاب، هیچ خبری نیست. موتیف‌هایی که شباهتی انکارناپذیر با صحنه‌های حضور همسرایان و هم‌آوازان در نمایشنامه‌های اساطیری و تراژیک یونان باستان دارند و بعد از هربار مراجعه، بیننده را آماده مواجهه با سقوطی دیگر تا لحظه نهایی به پایان رسیدن یک دوران تاریخی می‌کنند. تاریخی که با حضور روزنامه شفق سرخ به‌عنوان نماد یک دوران سپری شده در دستان شعبان، خود را به رخ می‌کشد. در انتهای فیلم و در سکناسی کلیدی و رازگشا، جایی که هر کدام از اعضای خانه به بهانه‌ای اقدس الملوک را در خانه تنها گذاشته‌اند تا هر یک نقشه خود را بی‌خبر از توطئه دیگری عملی کنند، اقدس الملوک در ترس و وحشت و در اوهامی که از نشانه‌های حضور حاج عمو به سراغش آمده است، از پله‌ها سقوط می‌کند و خود را به سرداب می‌رساند و در آنجا حاج عمو و کنیزک را در کنار یکدیگر و در خزینه حمام می‌بیند. خنده‌های بی‌امان حاج عمو با شلیک گلوله اقدس الملوک قطع می‌شود و خودش نیز در اثر وحشت و فشار عصبی وارد شده در کنار جسد حاج عمو جان می‌دهد. حالا کنیزک چون شیطان مجسم، به مانند یکی از پریان مرگبار دریایی از میان لایه‌های بخار سر از آب بیرون می‌آورد و در نمایی ضدنور و سراپا تاریک بالای جنازه‌ها می‌ایستد. بخش اصلی مأموریت انجام شده و حالا تنها برادرزاده‌های دلال حاج عمو مانده‌اند که یکدیگر را از پای در آورند.

هدفی که برای رسیدن به آن صبر چندان زیادی لازم نیست. از این‌رو کنیزک را می‌توان در جایگاه ابلیسی تصور کرد که با دامن زدن به طمع دیگر شخصیت‌های داستان، چون همان تفسیر ابتدای متن، آدم‌ها را بسان کرم‌های حریص به جان هم می‌اندازد تا در نهایت از آن خانه و آن جمع هیچ نماند و آخرین کرم هم طعمه زیاده‌خواهی خود شود. در پایان کنیزک با برداشتن تابلو نقاشی اتابک از دیوار خانه به‌عنوان شمایل یک دوران فراموش شده، ضمن رسیدن به هدف خود، خانه و اموال اتابک و خانم بزرگ را بدون وارث به پسرک پادو می‌سپارد و قبل از ترک آنجا، چادر دایه را به عاریه می‌گیرد. دایه به‌عنوان قدیمی‌ترین ساکن این خانه و کسی که اقدس الملوک را بزرگ کرده است، چادرش را به مثابه نقابی که چهره واقعی کنیزک را پنهان می‌کند، به آن عفریته می‌بخشد. حالا کنیزک در حالی که نوای اذان به قرینه آیات قرآن در ابتدای فیلم به گوش می‌رسد و شروعی دوباره را انداز می‌دهد، دولنگه در را باز می‌کند. نور صبحگاهی کوچه را روشن کرده است. شیطان/ فاحشه بعد از افول و سقوط خاندان قاجاری در کوچه‌ها به راه می‌افتد اما دیگر نیازی به بستن دروازه‌های اندرونی دیده نمی‌شود. حالا درهای یک خانه، یک خاندان و یک تاریخ سرمانده رو به هجوم اغیار گشوده شده است. خانه و خاندان و تاریخی که دیگر چیزی برای فتح شدن ندارند. دوربین بالا می‌رود و ما ظاهر زندگی امروزی را بر پشت بام‌ها می‌بینیم. این‌جا دیگر داستان فیلم تنها به اواخر دوران قاجار منحصر نمی‌شود، همان‌طور که حرص آدمیان زمان و مکان نمی‌شناسد و سقوط خانه‌ها و خاندان‌ها فقط در یک برهه تاریخی خاص اتفاق نخواهد افتاد و انسان‌ها همچنان مشغول خواهند ماند به نبرد کردن با یکدیگر به انبوهی. این است که گفت خَتی زُرْتُمُ الْمُقَابِر.

***کتاب هستی آینه، محمدرضا اصلانی در گفت‌وگو با آر شنجابی؛ نشر اختران**